

هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

6 ژوئن 2004

یکشنبه 17 خرداد 1383

شماره 205

سردبیر: آرش کمانگر

توضیح در باره هفته نامه راه کارگر

مخالفت با " فدرالیسم " تحت لوای " پلورالیسم "؟!

= نگاهی به سخنرانی " جلالی پور " =
در همایش " هویت ایرانی و نقش اقوام "

در صفحه 2

آرش کمانگر



صحنه ای از رقص دسته جمعی زنان و مردان در کردستان

نشریه "تک برگی راه کارگر" که طی چند سال گذشته بعنوان روزنامه سیاسی هیأت اجرایی سازمان و تحت سردبیری و با زحمات بی دریغ رفیق ارزنگ بامشاد منتشر می شد، از شماره 170 به بعد جای خود را به نشریه دیگری به سردبیری رفیق آرش کمانگر داد. فلسفه وجودی "تک برگی راه کارگر" انعکاس بلافاصله مواضع هیأت اجرایی سازمان روی داغ ترین رویدادها بود؛ و از این رو، ریتم انتشار آن ثابت نبوده و تابع رخدادهای محض سهولت تکثیر و انتشار و به حد اقل رساندن هزینه چاپ و توزیع آن هم - که مجانی بود- نشریه در شکل تک برگی و در چهارصفحه تهیه می شد. نشریه جدیدی که مدتی است بجای "تک برگی راه کارگر" منتشر می شود، از منظر دیگری برخوردار است. این یک نشریه سیاسی - خبری با ریتم ثابت هفتگی است که اساساً از طریق اینترنت توزیع می شود و از این رو با محدودیت تعداد صفحات رو به رو نیست و شکل تک برگی ندارد.

با وجود توقف انتشار " تک برگی راه کارگر"، نشریه جدید کماکان با همان نام و با سلسله شمارهگان آن منتشر شده است. با پوزش از تأخیر در رفع این ناهمخوانی، از همین شماره که 205مین شماره آن است، نشریه با نام "هفته نامه راه کارگر" و بعنوان "نشریه سیاسی - خبری راه کارگر" منتشر می شود.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

" خانواده " ، زندان زنان ؟!

لاله حسین پور

بیشتر از 10 سال است که سازمان ملل روزی از روزهای سال را به عنوان روز جهانی خانواده نام گذاری کرده است. 15 ماه مه هر سال مقالاتی نوشته می شود و برخی روزنامه نیز آن ها را درج می کنند. امسال اما، توجه بیشتری به این روز شده و به ویژه صفحات اینترنت انباشته از مقالات مختلف در این رابطه بود. سمیناری در ایران برگزار شد و بحث هایی انجام گرفت.

بقیه در صفحه 4

گزارشی از سمینار " جهانی سازی ،
اجبار، جهانی شدن و انتخاب " در تهران

در صفحه 10

شعر زندگی ، دیداری با " خوشه های
آواز " (سه دفتر شعر حسن حسام)

رضا مرزبان

صفحه 9

حل بحران صنعت چای کشورتها با قطع
دست مافیای چای، تقویت بنیه چایکاران
و تشکل پذیری کارگران وکشاورزان
چایکارسامان می پذیرد! (بخش پایانی)

امیرجوهری لنگرودی

ص 6

مخالفت با " فدرالیسم " تحت لوای " پلورالیسم " !؟

اخیراً همایشی در محل وزارت کشور، تحت عنوان " هویت ایرانی و بررسی نقش اقوام " برگزار شد که در بخش میزگرد " توسعه اقتصادی- اجتماعی اقوام ایرانی، چشم اندازها و راهبردها " ، حمید رضا جلالی پور (یکی از اعضای شورای مرکزی جنبه مشارکت ایران اسلامی و از مدیران سابق چند روزنامه توقیف شده " دو خردادی ") پیرامون " نقد تجربه کردستان، سراب راهبرد فدرالیسم و غفلت از پلورالیسم " سخنرانی نمود. چکیده ای از این سخنرانی در سایت های اینترنتی گویا، روشننگری و ... در معرض دید علاقه مندان به " مسئله ملی " در ایران قرار گرفته است. در این نوشته، نگاهی خواهیم انداخت به سخنرانی مذکور و ناتوانی اصلاح طلبان درون و بیرون از حاکمیت در حل معضل دیرینه " ستم ملی " و تبعیض علیه خلقهای تحت ستم در کشور کثیر الملله ایران.

کشور ما از دیر باز ، سرزمینی کثیر الملله و مولتی کالچرال (چند فرهنگی) بوده است. در جغرافیای سیاسی ایران، ملیتها، اقوام و اقلیت های فرهنگی و مذهبی مختلفی زندگی می کنند. فارسها، آذربای، کردها، بلوچها ، عربها و ترکمن ها، ملل اصلی تشکیل دهنده ایران هستند که اقلیتهایی چون ارمنه، آسوریها و ... نیز آنرا تکمیل می کنند.

در درون هر ملت نیز اقوام، لهجه ها و گرایشهای فرهنگی متنوعی وجود دارد که این مسئله بیش از همه در " ملت غالب " یعنی فارسها مشاهده می شود.

با آنکه زبان و فرهنگ پارسی، از هزاران سال قبل، صرفنظر از اینکه چه قبیله و خاندانی بر مسند قدرت سوار بوده، فرهنگ دیوانی حاکم بوده است، اما مقوله " ستم و تبعیض ملی " علیه ابزار وجود ملیتهای غیر فارس و اقلیتهای قومی و مذهبی، توسط شوونیسم عظمت طلب فارس، از زمانی معنای جامعه شناختی روشنی پیدا نمود که طبقه حاکم در مسیر گذار ایران بسوی نظام سرمایه داری و تشکیل بازار واحد ، نیازمند آن بود یا شد که تحت شعار " وحدت و تمرکز ملی "، ملیتها و اقوام گوناگون ساکن ایران را به تبعیت از " ملت غالب " و شوونیسم فارس وا دارد. تاجایی که هر نوع تأکید بر حفظ و توسعه فرهنگ، زبان و یا تلاش برای حق تعیین سرنوشت و اتونومی " ملیتهای تحت ستم " با انگ " تجزیه طلبی "، " ملوک الطوائفی " و غیره سرکوب می شد و زیر پرچم " مقدس " تمامیت ارضی ، منکوب می گشت.

با روی کار آمدن خاندان پهلوی ، تلاش برای مستحیل کردن ملتها و اقوام غیر فارس و جلوگیری از ابزار وجود آنها به اوج خود رسید. به همین خاطر در اعتراض به سرکوبها و تبعیضات شوونیستی طبقه حاکم، شاهد آن بودیم که در طول نیم قرن سلطنت پهلوی ، جنبش های ملی و رهایی بخش مختلفی بویژه در آذربایجان و کردستان بروز کند.

شوونیسم فارسی رژیم پهلوی آن چنان زحمت بود که مثلاً کردها یا عربها یا بلوچها، نمی توانستند به زبان مادری خود تحصیل کنند، رسانه ای از خود داشته باشند و یا با لباس محلی در موسسات دولتی خدمت کنند. اکثر مسئولین این استانها و مناطق ، از افراد غیر بومی و سرشار از تنفر نسبت به فرهنگ ملت های آن مناطق بودند. به موازات همین ستم ملی بود که مناطق تحت سکونت اقلیتهای ملی- مذهبی، به لحاظ اقتصادی و اجتماعی، جزو عقب

نگه داشته شده ترین مناطق ایران بودند. در سراسر بلوچستان یا کردستان، حتی چند کارخانه پیدا نمی کردید. سه چهارم کارخانجات ایران در مناطق فارس نشین احداث شده بود.

از اینرو وقتی انقلاب مردم ایران علیه رژیم سلطنتی در سالهای 56 و 57 بوقوع پیوست، طبیعی بود که در مناطق ملی، علاوه برخواست آزادی و عدالت اجتماعی، خواست رفع ستم و تبعیضات قومی و محترم شمردن حق ملل در تعیین سرنوشت خود از جمله حق خود مختاری آنها در چهارچوب ایرانی آزاد ، آباد و مبتنی بر برابر- حقوقی همه شهروندان ، نیز طرح شود و مورد پشتیبانی اکثریت تحت ستم این مناطق قرار گیرد.

اما جمهوری اسلامی نوپا، نه تنها برای مردم ایران، آزادی و عدالت به از مغان نیاورد، بله با درنده خوبی هر چه تمامتر، سیاست شوونیستی رژیم ساقط شده در قبال اقلیتهای ملی و فرهنگی را تداوم بخشید. شوراهای دهقانی ترکمن صحرا را سرکوب کرد، مبارزات حق طلبانه اعراب خوزستان را بخاک و خون کشید، هر ندای حق خواهی را در بلوچستان و آذربایجان در نطفه خفه نمود و فرمان جهاد علیه کردستان را صادر کرد. در بسیاری از مناطق آن جنبش ها سرکوب شدند، اما در کردستان بدلیل گسترده گی ، تشکل یابی، تسلیح توده ای و وجود یک پشت جبهه در مناطق کردنشین عراق، رژیم نتوانست به راحتی توفیق یابد. حمید رضا جلالی پور که در آن سالها ی سرکوب بعنوان یک حزب اللهی صادراتی از تهران، مدتی فرماندار مهاباد بود، خود علت تداوم مقاومت خلق کرد را چنین توضیح می دهد: " چرا در جریان انقلاب فقط در مناطق کردنشین، شاهد یک جنبش قومی تمام عیار بودیم؟ از دیدگاه تبیینی من، محرومیت اقتصادی و فرهنگی از علل زمینه ای ظهور این جنبش قومی بود اما علل موثر ظهور این جنبش را باید در دو علت دیگر جستجو کرد. یکی سقوط دولت مرکزی و برداشته شدن کنترل ناشی از حضور دولت در منطقه و دیگری حضور دو تشکل سیاسی کرد (حزب دمکرات و کومه له) در استفاده از این فضای آزاد شده بود."

تردید نیست که هم محرومیت و تبعیض دیر پا در کردستان و هم وجود تشکل های باسابقه کرد، از عوامل موثر در جنبش مذکور بوده اند، اما آنچه سبب شد رژیم اسلامی نو پا نتواند مثل سایر نقاط ایران، کنترل پلانارز کردستان را بدست گیرد، فقدان هر نوع قاطع حمایتی در کردستان بود. بنیاد گرای شیعی، نمی توانست بدلائل مختلف، پایه ای در کردستان داشته باشد. بعلاوه سابقه مبارزاتی این مردم (از جمله خاطره جمهوری خود مختار مهاباد برهبری قاضی محمد در سالهای 24 و 25) و نیز وجود پشت جبهه ای از دیگر بخشهای کردستان که خود در گیر مبارزه با دولتهای خود بودند، راز تداوم و مقاومت این جنبش بوده است. جلالی پور در جایی دیگر از خلع سلاح پادگانها و پاسگاهها توسط نیروهای کرد سخن می گوید. اما مشابه چنین عملی تقریباً در تمام ایران رخ داده است. در بسیاری از شهرها، مردم با اشغال پاسگاهها و کلانتری ها، کنترل آنها را از طریق ایجاد کمیته ها بدست گرفتند که بعدها رژیم آنها را تحت عنوان کمیته های انقلاب اسلامی به زیر هژمونی خود کشید، اما در کردستان چنین کنترلی بدلیل فقدان توهم توده ای نسبت به خمیتی و شرکاء به وقوع نپیوست. جلالی پور اظهار عقیده می کند که این جنبش پس از مقاومت تا سال 64، بدلیل خطاها ی راهبردی دو حزب دمکرات و کومه له، به شکست کشیده شد. او البته از دست رفتن مناطق آزاد شده و کنترل نظامی کامل رژیم بر کردستان را نه نشانه عقب نشینی و تغییر شکل مبارزه ، بلکه علامت شکست این جنبش می داند. با این همه، اکنون اعتراف می کند که بدلیل تداوم تبعیضات قومی و اقتصادی، ما با نوعی " مقاومت اجتماعی " در کردستان مواجه هستیم. او می گوید: " همچنان تبعیض قومی و اقتصادی در

مختص به رژیم پهلوی و رژیم اسلامی نبوده، بلکه بخش قابل توجهی از نیروهای اپوزیسیون نیز، بنام "تمامیت ارضی" نه تنها حق دمکراتیک مردم یعنی حق تعیین سرنوشت ملل (از جمله حق جدایی) را برسمیت نمی شناسند، بلکه حتی با طرحهایی چون: "خود مختاری" و "فدرالیسم" در چهار چوب ایران واحد نیز مخالفتند. نه تنها اصلاح طلبان حکومتی، بلکه اصلاح طلبان بیرون از حاکمیت، سلطنت طلبان و بخش قابل توجهی از اپوزیسیون جمهوریخواه نیز تحت بهانه های مختلف، اصل دمکراتیک "حق ملل در تعیین سرنوشت خود" (که در بسیاری از کشورهای سرمایه داری نیز رعایت شده مثل برگزاری رفراندوم در ایالت فرانسوی زبان "کیک" در کانادا) را نفی می کنند و یا حداکثر به اعطای پاره ای "امتيازات فرهنگی" به اقلیتهای ملی و مذهبی بسنده می نمایند. و جالب اینکه بخش اعظم این جریانات خود را دمکرات نیز میدانند. پیرامون این مسئله "جلالی پور" در سمینار مذکور در مورد راه حل مسئله کردستان (و مسئله اقوام در ایران) می گوید: "معتقدم دو سراب، می تواند دوباره بجای پیشبرد کردستان بسوی توسعه به تکرار تجربه های پرهزینه گذشته منجر شود. سراب اول اینکه، دلسوزان و روشنفکران کرد، به این خیال دل خوش کنند که با تشدید روندهای جهانی شدن، میتوان فدرالیسم کردی را در آغوش کشید... تجربه فدرالیسم ادامه همان راهبرد خود مختاری خواهی آغاز انقلاب هست که قبلاً به شکست انجامیده است. اگر فعالان سیاسی و دلسوزان کرد در آغاز انقلاب بجای پیگیری مطالبات خود از طریق خود مختاری یا راهبرد فدرالیسم، مطالبات خود را در چهار چوب پلورالیسم آرام (تکثیر گرایی) تعقیب می کردند، چه بسا سطح توسعه کردستان بیش از شرایط فعلی بود."

وی آنگاه راه حل مورد نظر خود را "تلاش از طریق ساز و کارهای قانونی موجود در قانون اساسی برای وادار کردن دولت مرکزی به توجه به مطالبات خود" ذکر می کند. در پاسخ باید گفت اولاً روند جهانی شدن فعلی لزوماً ربطی به فدرالیسم ندارد، بر عکس در بسیاری موارد شاهد ایجاد تمرکز و بی معنا شدن "دولتهای ملی" توسط روند گلوبالیزاسیون، هستیم. بعلاوه قبل از اینکه این روند جهانی شدن طرح شود، تجربه های حکومت های فدرالی از دهها سال و گاه صدها سال در بسیاری از کشورها وجود داشته است و اتفاقاً به موازات استقرار دمکراسی در آن کشورها، اتونومی و فدرالیسم ایالات و استانها نیز برسمیت شناخته شده است. ثانیاً این چه نوع "پلورالیسمی" است که با "فدرالیسم" مخالف است. اگر پلورالیسم (تکثیر گرایی و چند قطبی شدن) در نقطه مقابل "توتالیترالیسم" (تمامیت گرایی و یکپارچه سازی) قرار دارد، آنگاه باید قبول کرد که فدرالیسم در نقطه مقابل توتالیترالیسم و شونیسم، و شکلی از تحقق پلورالیسم و افعی نه صورتی در جامعه چند ملیتی ایران است. کسی که از خود حکومتی مردم و از حق ملل در تعیین آزادی سرنوشت خود دفاع نمی کند، نمیتواند یک دمکرات واقعی باشد. ثالثاً آنچه که بیش از هر راهبری، سراب و براهه است، همانا جستجوی حل مسئله ملی در چهارچوب قانون اساسی نظام ولایت مطلقه فقیه میباشد. قانونی که رسماً مردم را صغیر و نیازمند یک قیم میشمارد و با تکیه بر فرامین شیعه اثنی عشق میخواید "امت" یکپارچه و مطیع فراهم آورد، نمیتواند موجبات رفع ستم ملی و قومی را مهیا کند.

جلالی پور البته بعنوان یک "اصلاح طلب" با "سراب دوم" یعنی سیاست های یکپارچه سازی دولت مرکزی هم مخالف است و خود را مدافع نوعی تکثیر فرهنگی و سیاسی میدانند که اگر محترم شمرده نشود، مقاومت های اجتماعی بر هزینه را دامن خواهد زد. اما پرسیدنی است که این چه نوع محترم شمردن تکثیر فرهنگی و سیاسی است، که فدرالیسم و خود مختاری ملل در چهار چوب ایرانی آزاد را هم برسمیت نمی شناسد؟! 4 ژوئن 2004

کردستان وجود دارد. بخاطر وجود همین تبعیض، کردستان با یک مقاومت اجتماعی رویرو بوده و هست که نشانه های آنرا بخوبی میتوان در رفتار انتخاباتی مردم کرد از 1372 تا کنون دید. و جالب است بدانیم که در دوران شش ساله پس از دو خرداد 76، تنها منطقه ای که در آن اعدام های سیاسی تداوم داشته، کردستان بوده است. در طی ایندوره چندین نفر از مبارزان زندانی کرد (که بعضی از آنها سالها در زندان بودند) بجرم هواداری از کومه له یا دمکرات، تیرباران شده و یا در زیر شکنجه جان باختند. اما آنچه جلالی پور از "خطای راهبردی" احزاب کرد می گوید، نمی تواند توجه گر یورش فاشیستی رژیم اسلامی به کردستان باشد. هر حزب سیاسی ممکن است در طول فعالیت اش این یا آن خطای تاکتیکی یا استراتژیکی را صورت دهد (که برخی از آنها هم جریان ناپذیر باشند) اما اساس داستان این است که مردم کرد درجریان انقلاب 57 و سالهای پس از آن، ضمن خوشحالی از برچیده شدن نظام سلطنتی، علاوه بر آرزوی استقرار دمکراسی و عدالت اجتماعی، در جستجوی تحقق رویای دیرین خود یعنی رفع تبعیضات ملی نیز بودند و جمهوری اسلامی نوپا در راستای استقرار یک ارتجاع و استبداد سیاسی- مذهبی تمام عیار و سامان دادن "امت واحده" زیر علم رژیم توتالیتر و بنیاد گرای شیعی، قصد نداشت این خواست دیرینه مردم زجر کشیده کردستان را محترم شمرد. والا میدانیم که این خمینی بود که فرمان جهاد و لشکر کشی به کردستان را صادر کرد و مردم بیدفاع سنج و دیگر شهرها را از زمین و هوا مورد تهاجم قرار داد. در همان سال 58، جنبش مردم کردستان با تعیین هیاتی تحت عنوان "هیات نماینده گی خلق کرد" (متشکل از نماینده گان حزب دمکرات، کومه له، سازمان چریکهای فدائی خلق و روحانی مبارز اهل سنت، شیخ عزالدین حسینی) به مذاکره با هیاتهای اعزامی دولت بازرگان مشغول بودند، تا از طریق مسالمت آمیز به حقوق حقه خود در غالب یک خودمختاری در چهار چوب کشور دست یابند. هیات نماینده گی خلق کرد در چهار چوب این خود مختاری، قبول کرده بود مسائل مربوط به سیاست خارجی، قوای نظامی، جنگ و صلح و سیاست های کلان اقتصادی کماکان در ید اختیار دولت مرکزی باشد، اما کنترل امور سیاسی، اجتماعی و انتظامی منطقه، بعهده خود مردم کردستان باشد. طبیعی بود که این خواست دمکراتیک و راه حل برای پایان دادن تدریجی به تبعیضات ملی در کردستان مورد قبول روحانیت توتالیتر و نیز دولتدمداری کابینه مهدی بازرگان نبود. عملاً جز تسلیم بی و شرط، انتظار دیگری از نیروهای این جنبش، نداشتند. انتظار بیهوده ای که مسلماً نمی توانست مورد قبول مردم کردستان و بازوی مسلح آن (نیروهای پیشمرگه) قرار گیرد، لذا در تمام سالهای حکومت جمهوری اسلامی، کردستان مورد بیرحمانه ترین تهاجمات قرار گرفت که در جریان آن، بغیر از چند هزار نیروی مسلح پیشمرگ، دهها هزار تن از مردم بیدفاع نیز کشته شدند. قتلعام روستای فارنا، قه لاتان، یوسف کندی و نمونه هایی از این جنایات ضد بشری بوده اند.

این رژیم حتی زمانیکه رهبران حزب دمکرات (برمنای یک ارزیابی و خطای فاحش سیاسی) تصمیم به مذاکره با فرستاده گان جمهوری اسلامی در اتریش گرفتند، با زیر پا گذاشتن اولیه ترین میانی عرف بین المللی، طرفهای مذاکره کننده (از جمله زنده یاد دکتر قاسملو) را در همان اتاق مذاکره به گلوله بستند و با همکاری دولت اتریش مجدداً به ایران برگشتند.

بنابراین مسئله این نیست که آیا همه تاکتیک ها و روشهای مبارزاتی نیروهای کرد، درست بوده یا نه، مسئله کلیدی همانا این است که جمهوری اسلامی، همچنان که با اصول آزادی و برابری انسانها ضدیت دارد، با اصل خود حکومتی مردم و حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم نیز دشمنی دارد. این ضدیت البته صرفاً

ادامه از صفحه یک

"خانواده"، زندان زنان؟!!



بزرگ می روند. دعوا و جرو بحثی با هم ندارند. همه چیز نظم و روال معمول خود را دارد. پدر فرمانده است و زن و فرزندان فرمانبر. پدر خرج خانه را می پردازد و مادر کارهای خانه را انجام می دهد. فرزندان درس می خوانند و بازی می کنند. یک خانواده کلاسیک که امروزه شاید به ندرت وجود داشته باشد.

آیا این خانواده "سالم" تلقی می شود؟ وقتی چنین خانواده ای به تصویر کشیده می شود، کمتر کسی به سرنوشت آن مادر مهربانی که شبانه روز خود را، فدای برپایی چنین خانواده ای می کند، می اندیشد. او، این زن فداکارا نسبت به سرنوشت خود ناآگاه است و آن را بر پیشانی خود انگاشته می بیند و اجبارا راضی به رضای این سرنوشت محتوم است یا اینکه از موقعیت خود ناراضی است، اما شرایطی که در آن قرار گرفته، امکان رهایی از آن را به او نمی دهد. زن شبانه روز را با گریه و تأسف می گذراند و با خون دل، سفره ها را می اندازد و بر می چیند، فرزندان خود را بزرگ می کند و به نیازهای شبانه روزی مرد خود پاسخ می گوید. خود را لعنت شده و بدبخت می شمارد و بدینسان یک "خانواده" "سالم" را برپا داشته و تداوم این خانواده را تضمین می کند. چنین خانواده ای تنها و تنها بر اساس روا شدن خشونت بی حد و مرز بر زن، اما پنهان و در پوشش، قابل تداوم است. این خانواده سالم هزینه بسیار گرانبهایی می پردازد.

بنا به تحقیقات، خانواده امروزی نسبت به خانواده های کلاسیک به لحاظ آسیب شناسی، از دعوا، جرو بحث و مشاجرات روزمره در عذاب است. کودکانی که در این خانواده ها بزرگ می شوند، از این مشاجرات آسیب های جدی روحی و روانی می بینند. چنین مقایسه ای از یک خانواده امروزی با خانواده کلاسیک که با صلح و صفا می زیستند و در واقع "سالم" محسوب می شدند، بسیار سطحی است. اما اگر کمی به کنه و عمق این "سلامت" نگاه کنیم، به وضوح درمی یابیم که چنین "سلامتی" محصول رنج و عذاب روزمره و تحقیر مداوم زن آن خانه است. مشاجراتی که در خانواده های امروزی مرسوم است، هرچند تأثیرات منفی خود را در خانواده بر جای می گذارد، از سویی نمایانگر رشد آگاهی زنان در جامعه و در روابط خانوادگی است و از سوی دیگر نشان دهنده مقاومت و ایستادگی مردان در مقابل این آگاهی. یکی از دلایل رشد میزان طلاق را نیز می باید در رشد آگاهی زنان نسبت به حقوق مدنی و شخصی خود جستجو کرد که با مقابله ارتجاعی مردان، به راه برد های غیر دمکراتیک می انجامد و چاره ای جز طلاق و جدایی باقی نمی ماند.

خانواده ای را مجسم کنید که زن و مرد هر دو شاعل هستند، بچه ها به کودکان یا به مدرسه تحویل داده می شوند و زنی که کار بچه داری را تقبل کرده، آنها را از مدرسه به خانه بر می گرداند. بچه ها در خانه نان و پنیر می خورند، غروب مادر با سرعت به خانه می رسد، بشدت از توهین و تحقیرهایی که بر سر کار، در خیابان و در تاکسی و اتوبوس به او شده، عصبی و خسته است. با بچه ها بر سر انجام تکالیف مدرسه و مسائل جزئی دیگر، جروبحث می کند، غذای یخ زده را از فریزر گرم می کند. بعد از اینکه شوهر از کار دوم خود خسته و مانده به خانه بر می گردد، بر سر اینکه لباس های خود را روی زمین افکنده، با او دعوا می کند، شب هنوز فرصت نکرده لباس بیرون خود را عوض کند، مجبور است چندین کار دیگر را نیز انجام دهد و از شدت خستگی توان پاسخ به نیاز جنسی شوهرش را ندارد و چشم های خود را می بندد تا فردا روز بدتری را تکرار کند. جمعه ها نیز به جمع آوری ریخت و پاش هفته گذشته و آماده کردن نیازهای روزمره هفته آینده می گذرد.

آیا این خانواده "سالم" است؟ در چنین خانواده ای به مرد، بچه ها و بطور مضاعف به زن ظلم می شود. هر کدام به نحوی تحت فشار و خشونت قرار می گیرند. آیا امروزه بسیاری از

اینکه رژیم جمهوری اسلامی از جناح های مختلف آن تا مشاوران مرد و زن آن چه برداشتی از "خانواده" و گرمی داشت آن در یک روز از سال داشته و یا چه سوء برداشتی از آن می کنند، آن چنان واضح و آشکار است که جای بحث و مجادله باقی نمی گذارد. اما بحثی را که باید به آن دامن زد، برداشتی است از "خانواده"، که در کنه جامعه رسوخ کرده است و این برداشت در هر قشر و طبقه ای به طور متفاوت عمل می کند.

وقتی صحبت از خانواده می کنیم، آیا می توانیم ادعا کنیم که همه از یک مفهوم سخن می گوئیم؟ آیا تاکنون اثبات نشده است که خانواده نیز مانند بسیاری از مفاهیم دیگر مقوله ای نسبی است و هرکس فاکتورهای متفاوتی را برای مشخص کردن این مفهوم در نظر دارد؟ آیا یک خانواده کارگری با خانواده بورژوازی، مختصات یکسانی دارد؟ آیا یک خانواده کارمندی و شهری با خانواده ای که در ده زندگی می کند، قابل مقایسه است؟ آیا "خانواده" را می توان بدون در نظر گرفتن آن در یک تاریخ مشخص بررسی کرد؟ وقتی صحبت از "خانواده" می کنیم، باید روشن کنیم که در کدام کشور و با چه فرهنگ، مذهب و رسم و رسومی صحبت می کنیم. غیر از طبقاتی بودن مفهوم خانواده، چه مشخصات دیگری آن را بیان می کند؟ آیا خانواده با یک مادر، یک پدر و حداقل یک فرزند مشخص می شود؟ آیا یک زن و شوهر بدون فرزند هم خانواده محسوب می شوند؟ آیا یک مادر یا پدر با حداقل یک فرزند، خانواده به شمار می روند؟ آیا داشتن فرزند مشخصه خانواده است؟ آیا یک زن یا مرد که به تنهایی زندگی می کنند، دیگر خانواده محسوب نمی شوند؟ چرا نه؟

در بحث های مربوط به "خانواده" از پسوند "سالم" نیز بسیار استفاده می شود. آیا مفهوم "سالم" نیز نسبی نیست؟ وجود مشخصه هایی از قبیل عشق و محبت زن و مرد به یکدیگر و به فرزندان، اطمینان و اعتماد متقابل، رفتار دمکراتیک از جانب طرفین و پذیرش آزادی شخصی و مدنی همه افراد خانواده، مسلما وجوه مشترک یک رابطه سالم در خانواده است. اما سؤال اساسی این است: کدام "خانواده"، "سالم" است؟

یک خانواده شهری در ایران را در سال های 1340 مجسم کنید. پدر شاعل است، مادر خانه دار، دو فرزند مدرسه ای که وقتی به خانه برمی گردند، سفره آماده است. مادر برایشان غذا می کشد، پدر روزنامه می خواند و با هم در مورد وقایع روز صحبت می کنند. جمعه ها به گردش یا به سینما و یا به مهمانی نزد پدر بزرگ و مادر



"خانواده" ...

خانواده ها چنین مختصاتی ندارند؟ خانواده هایی با این مشخصات قطعاً محصول اجبار اقتصادی در جوامع امروزی ست. در این خانواده ها نیز زن به عنوان مادر، به عنوان زن خانه و به عنوان زن شاغل در سه جبهه انجام وظیفه می کند. درآمد ماهانه در این خانواده به قدری کم و محدود است که صحبت از مسافرت، مهمانی و تفریح های معمولی به ندرت می شود. از آینده روشن و بهتر تصویری در میان نیست. در گذشته نیز دوره زیبایی وجود نداشته. حال نیز با رنج و عذاب و زحمت و جان دهی روزمره بسرعت می گذرد. حال می توان خانواده ای را تنها با یک زن و حداقل یک فرزند در شرایط امروز تصور کرد. زندگی چنین خانواده ای مسلماً به علاوه مشکلاتی که در بالا برای یک خانواده امروز برشمرده شد، از جهات چندگانه ای تحت فشار و تعرض قرار می گیرد. زن نه تنها باید خرج خانه، لباس، خوراک، هزینه های مدرسه فرزند، هزینه رفت و آمد و غیره را به عهده گیرد، بلکه جامعه نیز به او به عنوان یک زن مطلقه یا بیوه همواره با ظن نگرینسته و او را بطور مداوم تحت تحقیر و مزاحمت قرار می دهد. چنین زنی نه تنها توسط مردان مورد توهین و سوءاستفاده قرار می گیرد، بلکه از جانب سایر زنان نیز تحت بایکوت، بی اعتنایی و حسادت قرار می گیرد. چنین خانواده ای، اگر حتی از طرف جامعه "خانواده" تلقی گردد، از جانب همین جامعه تحت چنان خشونت قرار می گیرد و می بایست چنان مبارزه خاد و همه جانبه ای با همین جامعه را به پیش برد، که دیگر نشانی از "سلامت" نمی توان در آن یافت. زندگی این خانواده همان داستان تکراری رنج و عذاب و ستم مضاعف بر زنان است. آیا یک زن مجرد که تنها زندگی می کند و فرزند ندارد، از نظر جامعه "خانواده" تلقی می شود؟ در هر حال چه به آن خانواده تک نفره اطلاق کنیم و چه نه، او نیز همانند یک خانواده جزئی از پیکر جامعه محسوب می شود و سلامت روند زندگی او نیز باید همانند روند زندگی یک خانواده چند نفره مورد توجه جامعه قرار گیرد. اگر این زن تاکنون ازدواج نکرده باشد، به طور برجسته ای از جانب اطرافیان خود مورد تحقیر و ترحم قرار گرفته و به طور دائم با مزاحمت، دخالت های بی جا و فضولی های فاحش در زندگی روزمره خود مواجه است. او نیز مجبور است در چندین جبهه بجنگد تا بتواند زندگی خود را به پیش برد. رسم و رسوم جامعه هنوز ازدواج نکردن یک زن را نمی پذیرد، و تنها زیستن را برای او ننگ می شمارد. جامعه امکانات خود را از یک زن تنها دریغ می دارد، از او حمایت نمی کند و او را تحت فشارهای چندگانه قرار می دهد. زندگی یک زن تنها نیز "سالم" تر از زندگی یک خانواده پر جمعیت با تمامی مشکلاتش نیست. بنابراین برای آنکه وضعیت یک "خانواده" و "سلامت" آن را در شرایط کنونی بررسی کنیم، علاوه بر اینکه شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن خانواده را زیر نظر می گذاریم که خود به بررسی همه جانبه ای نیاز دارد، می بایست موقعیت و جایگاه زن در خانواده را به طور ویژه مورد تحقیقات قرار دهیم.

مراسم گرامی داشت مادرریاحی
در پالتاک Paltalk
مادر جعفر، محمدرضا و علی
که طین پایداری و اعتراض در برابر ستم و آزادی کشی بود
زمان: ۱۳ یونی ۲۰۰۳ ساعت ۱۶ تا ۱۹ به وقت اروپای مرکزی
By Language Nationality Other Madar Riahi
از طرف خانواده، دوستان و یاران مادرریاحی

با پوشش از دوستان
 به سبب هماهنگی با برخی از بستگان جانباختگان خاوران مراسم گرامی داشت
 در ۱۳ یونی برگزار می شود.

* با ما ارتباط بگیرید *

سر دبیر تک برگ

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان

49-40-6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etchadchap.com

حل بحران صنعت چای کشور تنها با قطع دست مافیای چای، تقویت بنیه چایکاران و تشکل پذیری کارگران و کشاورزان چایکار سامان می پذیرد! (بخش پایانی)

امیرجوهری لنگرودی

amir_1@hotmail.com

اشاره: پیشتر در معرفی صنعت چای تلاش کردیم از چگونگی وصول محصول چای، مناطق کشت، وضعیت تولید، پروسه عرضه و تقاضا و سیاستهای دولت در زمینه این فرآورده صنعتی و بویژه مشکلاتش سخن بمیان آوریم. در این فاصله و در کوران اعتراضات و تحرکات خیابانی و نامه نوشتن کشاورزان به مقامات، موضوع گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس بر سر زبان ها افتاد. ایرج ندیمی میگوید: «باتوجه به اینکه این گزارش در سال قبل (۱۳۸۲) آماده شده بود و قرار شد که قبل از پایان سال به صحن بیادما نیامد. این گزارش را در یکصد و پنجاه صفحه تدوین کردند اما قرار شد از سوی کمیسیون اقتصادی این متن برای قرائت به حداقل ترین حد ممکن کاهش یابد اما برخی تاکید داشتند که باتوجه به هزاران برگ سند قاچاق از امارات متحده و عراق خواندن متن به همان حداکثری انجام شود. ولی به هرحال علیرغم تذکره مکرر اینجانب و سایر نمایندگان مناطق چای خیز این گزارش قرائت نشد (روزنامه گیلان امروز، یکشنبه ۳۰ فروردین ۸۳) تا اینکه سرانجام در تاریخ چهارشنبه ۳۰ اردیبهشت ۸۳ قرائت ۳۰ صفحه از ۱۵۰ صفحه آن با همه بسته بندی حساب شده که اسامی همه شبکه مافیای دولتی، آقازاده ها و زردی ها و هویت بخش خصوصی در برده ابهام بماند و تنها با حروف الفبا ادا گردید، جامعه ایران را با شگفتی روبرو کرد! اما همین حد، نشان می دهد که «زیر پوست شهر» چه خبر و چرا اینگونه است؟ در این نوشته بر آنم که مسئله، مافیای صنعت چای را از زوایای گوناگونش نشان دهم

دست عوامل مافیای قاچاق چای از اقتصاد ایران کوتاه باید گردد!
_ بوروکراسی حاکم بر صنعت چای:

بوروکراسی حاکم از طریق نهادهای دست و پاگیر، ریزودرشت به نوعی آشکار و پنهان بر اقتصاد صنعت چای، همواره خود را به اشکال مختلفی باز تولید می کند. خود این امر در طی سالهای اخیر از رشد بالنسبه فزاینده و اختاپوسی برخوردار گشته و با نشیب و فرازهای بیمانندی، از سطح تا عمق ریشه دوانده است. با اینهمه بر شماری تقدم و تاخر نوعی الویت بندی برای آنها غیر ممکن است. چرا که هر نهادی از این مجموعه در شرایطی بردیگری پیشه می گیرند تا موجودیت خود را برای فراهم آوردن سازوکارهای جدید، چابک و نوعی رقابت درگسترش کارخوش، از یکسویه بوروکراسی موجود چنه بادکنکی بیشتر بخشدند و از سوی دیگر، موقعیت خود را بر بردیگری تثبیت کنند با اینهمه بخش وسیعی از اینان تا به امروز، نتوانستند و نتوانستند گرهی از هزاران گره ناگشوده، زحمتکش چای بکشایند. عمده ترین نهاد های ذینفع با صنعت چای که با در هم تنیدگی بیمانندی عمل می کنند، بدون در نظر گرفتن ضمایم اجرایی آنان، به شکل زیر می باشند:

- ۱- کمیسیون شورای اقتصاد. وزارت بازرگانی و بازاریابی محصولات کشاورزی. وزارت کشاورزی و جهاد کشاورزی و معاونت باغبانی وزارت کشاورزی. ۴ استاد تنظیم بازار. کمیته اصلاح ساختار چای ۶- کمیته طرح متشکل از: نمایندگان مناطق چای خیز، نماینده کارخانه دار، نماینده بانک مرکزی، نماینده سازمان چای ولی از نماینده کشاورزان چایکار و کارگران کارخانجات چای در این

کمیته خبری نیست ۷- معاونت خودکفایی پست حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی. ۸- سازمان مدیریت و برنامه ریزی. ۹- سازمان چای کشور. ۱۰- اتحادیه کشاورزان چای شمال. ۱۱- بانک مرکزی و بانک عامل. ۱۲- شعبه ستاد مبارزه با قاچاق کالا. ۱۳- کمیته صادرات چای. ۱۴- اتحادیه ی صنف تجار چای که در ارتباط با بازرگانی چای فعالیت می کند. ۱۵- اتحادیه ی تعاونی چایکاران. ۱۶- اتحادیه ی تعاونی کارخانجات چای. ۱۷- سندیکای کارخانه داران چای. ۱۸- کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی. ۱۹- اتحادیه چایکاران شمال. ۲۰- تعاونی های روستایی بین باغداران. ۲۱- تعاونی چایکاران. ۲۲- صندوق بیمه باغات چای. ۲۳- تعاونی کارخانه داران و کارشناسان چای. ۲۴- شبکه بازرگانی صرف. ۲۵- تشکل خریدار چای خشک. ۲۶- عوامل تولید، بسته بندی و توزیع چای. ۲۷- اتحادیه کشاورزان چایکار شمال یا انجمن صنفی چایکاران. ۲۸- سازمان چای شمال. ۲۹- شبکه رابطه باغدار، کارخانه دار و دولت از یکسو و بالعکس. ۳۰- شورایی عالی و امنیت ملی. ۳۱- گمرکات کشور

شاید وییگمان کمتر صنعتی این حدسبکه تودرتوی، ریزودرشت رادر خود جای داده باشد. در میان این همه متولیان چای که بصورت دستگاه موازی هم عمل می کنند. باید عملکرد و نقش هر کدام از این نهاد ها را بدرستی شناخت از جمله: کشاورز زمیندار، کارگر چایکار که بیش از پنجاه و پنج هزار خانوار که جمعیتی بالغ بر ۲۵۰ هزار نفر در سطح منطقه شمال ایران را زیر پوشش قرار می دهد و کارمند، کارگر کارخانه چای که هزاران نفر از صنایع تبدیلی آن محسوب میگردد. کارخانه دار چای. بانکها. دولت. واسطه ها و مافیای چای. نقش بخش خصوصی و کاسب دکاندار. مصرف کننده و سایر عوامل در یک بوروکراسی هزار توی پیچیده هر یک با شدت و ضعف معینی در رنگارنگی تولید این صنعت مداخله می ورزند

- آنچه در این میان مهم می نماید. بنا بر اظهار نظر همگان و بویژه خود زحمتکش چایکار، پایان سال ۱۳۸۲ با پایان طرح چهار ساله اصلاح ساختاری چای و شکست آن همراه بود. دولت برای جبران این شکست، بدون مراجعه به افکار عمومی طرفهای درگیر، تنها بر مبنای ارزیابی خود، دیگر بار با ادعای «نجات» این صنعت در حال ویرانی و ورشکستگی، دنباله گیری پروژه جدیدی را با ادعای «بهبود و بازسازی باغ های چای و ارتقاء کیفیت تولید و اقتصادی کردن این محصول و...» بر پایه اظهار نظر و زیر جهاد کشاورزی محمود جنتی، با واگذاری بارانه به زمین داران باغ های چای در استانها برداشت محصول برگ سبز چای (اردیبهشت ۸۳) بکار گرفت! در مورد طرح جدید، تاکنون نظرات گوناگونی بیان شده است. استاندار گیلان اعلام داشت: «هدف نهایی طرح جدید این بود که چایکاران مورد حمایت قرار گیرند و پرداخت کمک بلاعوض هم در همین چهار چوب است و...» (ایلنا، اول خرداد ۸۳) جدا از این همه مسئولین استان و دست اندرکاران دولتی چای، طرح دولت خاتمی را مثبت ارزیابی می کند. از جمله مدیرکل چای شمال می گوید: «نحوه ی اجرای طرح جدید چای برای اولین بار در کشور اجراء می شود، چون تاکنون سابقه نداشته که بارانه مستقیم به تولیدکننده پرداخت شود. بنابراین نتایج مثبتی به دنبال دارد» (روزنامه گیلان امروز، یکشنبه ۳۰ اردیبهشت ۸۳) جالب اینکه استاندار گیلان مهندس سلطانی فر، جدا از دفاع طرح دولت، برای پوشش دادن به وضعیت موجود به ایلنا گفت: «برای سه و نیم میلیون نفر از کارگران، کارمندان و کسانی که تحت پوشش سازمان های حمایتی هستند، به ازای هر نفر، دوونیم کیلو چای در سبد کالا داشته باشیم که مجموعاً هزارتن چای به این شکل توسط وزارت بازرگانی از طریق مناقصه خریداری و توزیع می شود» (خبرگزاری کار ایران- ایلنا، اول خرداد ۸۳) به این ترتیب طرحی شکست خورد و طرح جدیدی جایگزین شد. پرسش این



حل بحران صنعت چای

استکه: چرادردی چهارسال طرح اصلاح ساختارچای به گل نشست و به ثمر نرسید؟ عوامل شکست این طرح رادرجا ها می توان نشان گرفت؟ چرا امروز کارخانه داران با توجه با دریافت وام های میلیارد تومانی از بانکها، بازهم کارخانه هارا تعطیل می کنند و کارگران و هزاران هزار کشاورز چایکار را بیکاری و سرگردانی فرایند روبروی سازند؟ و دهها چرای دیگر ۱۰۰۰!! قاسم رضاییان رئیس انجمن صنفی کارخانجات چای شمال یکی از دلایل ورشکستگی چای را عادت دادن ذائقه ها به چای خارجی عنوان کرد و افزود: «مقصر اصلی در عادت دادن ذائقه ها به چای خارجی دولت است، به طوری که این تغییر ذائقه از سال ۷۲ و ۷۳ شروع شده است. سازمان چای از سال های ۷۲ و ۷۳ اختلاط چای داخلی و خارجی را به صفر رساند و چای داخلی را در پاکت های فرموسیز به نام سازمان چای و به نام چای خالص خارجی وارد بازار کرد، در نتیجه چای داخلی در این بارها ماندند و در سال ۷۸ دولت سازمان چای با بدهی ۷۸ میلیارد تومانی مواجه شدند» (روزنامه گیلان امروز، سه شنبه ۱۸ اردیبهشت ۸۲) قاسم رضاییان رئیس انجمن با بیان این موضع از کارخانه داران حمایت میکند و می افزاید: «کشاورز تا کنون چای خود را تا حدودی فروخته و پول دریافت کرده ولی کارخانه داری برای خریدها استقراض کرده و امروز نمی تواند جوابگو شود. بیشترین ضربه را مدیران کارخانجات متحمل شده اند و در نتیجه بن بست به دلیل فروش نرفتن چای قرار گرفته اند» (همان ماخذ پیشین) آیا این اظهار نظر و اشک تماشای برای کارخانه داران ریختن واقعی است؟ در زمینه جزئیات از گل بدهی یک مقام کمیسیون تنظیم بازاری می گوید: «از گل بدهی ۲۶۷ میلیارد تومانی، حدود ۱۱۴ میلیارد تومان مربوط به بدهی سازمان چای و حدود ۱۵۲ میلیارد تومان مربوط به بدهی کارخانه های چای می باشد. در واقع چای ایران در کلیتش به ورشکستگی کشیده شده است» و این در حالیست که درآمد حاصل از قاچاق چای ۲۰ میلیون دلار است!!

می توان گفت: چرا کارخانه داران اظهار ورشکستگی می نمایند و همواره خود را متضرر اعلام می دارند؟ در این زمینه در روزنامه گیلان امروز آمده است: «حقیقت امر این است که وامهای دریافت شده از سوی کارخانه داران در طی سالهای اصلاح ساختار چای به طور کامل در اختیار صنعت چای قرار نگرفت بلکه این پولهای کلان از سوی متولیان تولید چای خشک در زمینه های سودآور دیگری از جمله «بسیازویغوش»، «خرید زمین»، «احداث مرغداری»، «احداث استخراج پرورش ماهی»، «آپارتمان سازی»، «خرید و فروش ماشین»، «ثبت تلفن موبایل» و غیره سرانجام شدند» (روزنامه گیلان امروز، دکتربهمن مشفق، سه شنبه ۸ اردیبهشت ۸۲) وقتی کنترل در کار نیست، معامله و تجارت سهل و صواب می شود و در جریان است، سرمایه دار با صرف کمترین انرژی و وحشتی، سرمایه خود را در آن کانال به جریان می اندازد و در آشفته بازار ایران امروز، تعطیل کارخانه به نفع بساز و بفروشی، شهرک سازی، واسطه گری که شیوه های رایج و پولساز می باشد، همه و همه بخش خصوصی را فریب تر و کارگران و زحمتکش را به مصافی نابرابر با خود کشانده است. «بیزمانی نیست که مافیای چای با وارد کردن چای خشک خارجی و با واگذاری جایزه های بازرشی که در داخل جعبه هایش جای می داد» با چاشنی تبلیغاتی «سکه طلا»، «انگشتر طلا»، «پول کاغذی»، «زنجیر طلا» و بسیاری از دیگر جوایز رنگارنگ، آنچنان برای مصرف کننده دندان گیر بود که از یکسو نتوانست به راحتی ذائقه مردم را با خود همراه کند و از سوی دیگر جیب های گشاد خود را نیز پرنماید. نگاه به گزارش هیات تحقیق و تفحص واردات چای مجلس: از این همه یک نکته از پیش برآمده است: مادامیکه این نظام قرون وسطایی و ضد بشری و سرمایه خوار، بر سر کار است، دست

عوامل مافیای قاچاق چای از اقتصاد ایران کوتاه نمی گردد. باید به تغییر بنیادی اندیشید!!

چندی پیش خبر زیر در مطبوعات کشور با تایتل «جوانی به نام کامران برین، ۲۱ ساله در حالی که ۱۰۰ کیلوچای به همراه داشت و از مهاباد به سمت ارومیه می رفت» مامورین به او ایست دادند و او را با این که وی متوجه نشده بود، او را از پشت به گلوله بستند» (سه شنبه ۴ فروردین ۸۲، سایت پیک ایران) یاب گزارش سایت رویداد، به فاصله یک هفته از درگیری نظامی اخیر ماموران با مردم در کردستان که به کشته شدن یک تن در «کامیاران» منجر شده بود. در هفته جاری دو حادثه تیراندازی در «مربوان» به سوی کاروان هایی که منابع دولتی آنها را «قاچاق کالا» معرفی می کنند، انجام شد که در جریان آن دو نفر مجروح شدند. همین منبع می افزاید: دوتن از نمایندگان مجلس به نامهای ادب و جلال جلالی زاده درباره این مسائل به وزیر کشور تذکر دادند و گفتند: «باید میان کسی که تجارت کلان می کند و تکیه بر ثروت می پردازد با کسانی که برای معیشت چند کیلوچای را با تمام خطرهای فردی به جان می خریدن فرقی باشد» (سایت اخبار روز، پنجشنبه ۷ خرداد ۸۲)

وقتی چنین اعمال خشن و مرگبار ماموران را در برابر، کارکرد شبکه مافیای چای که در گزارش مجلس به گوشه های آزان اشاره شده است قرار می دهیم. متوجه می شویم در سرزمین خون و جنون، زور و زورتنوری، بر هر چه مایملک انسانی می چرید و جان آدمی را می ستاند. در گزارش پیرامون عملکرد شهرک مهدیه قم آمده است: «شهرک مهدیه قم در دریافت مجوز واردات چای، نحوه خرید چای داخلی، نحوه پرداخت وجه خرید داخلی، نحوه تامین ارز به منظور واردات، نحوه گشایش اعتبار و همکاری ایشان با شرکت چای احمدلندن، قابل تامل است! شهرک یاد شده قبل از دریافت مجوز واردات چای در تاریخ ۱۷ اسفند ۷۲ میادرت به ثبت سفارش به میزان ۱۰۰۰ تن چای در وزارت بازرگانی می نماید، مکاتباتی بین شهرک فوق و وزارت کشاورزی انجام و بالاخره با توصیه قائم مقام وقت وزیر بازرگانی راهکاری از معاونت وقت وزارت بازرگانی ارائه می شود و مبلغ ۱۸۰۰۰۰۰ (یک میلیون و هشتصد هزار) دلار از محل سهمیه وزارت بازرگانی با نرخ ۱۷۵۰ ریال به این موضوع اختصاص می یابد، به نظرمی رسد ثبت سفارش فوق توسط آقای _ش_ از وارد کنندگان چای در شهرستان شیراز گشایش اعتبار شده باشد» در ادامه گزارش آمده است: «رویه فروش چای داخلی در سازمان چای به صورت نقدی بوده است. شهرک مزبور با تأیید و زیر وقت کشاورزی و با ارائه چک ۲۸۷۷۲۶ مورخ ۱۵ فروردین ۷۴ مبلغ ۲۶۷۰۰۰۰۰۰ (سه میلیارد و شصت و هفتاد میلیون) ریال درخواست می نماید، چای داخلی را از انبارها خارج نماید، این موضوع انجام و سپس چک ۷۶۲۸۲ جایگزین چک فوق الاشاره می شود. چک مزبور در تاریخ ۲۷ فروردین ۷۵ به منظور وصول به حساب سازمان چای و اگذاری شود ولی به علت عدم موجودی برگشت می شود. بالاخره وجه چای برابر اسناد حسابداری سازمان چای به تدریج تا سال ۱۳۷۸ و پس از گذشت ۴ سال پرداخت می شود. راجع به این موضوع با آقای ح_ص معاون وقت بازرگانی شهرک مهدیه قم گفتگو شد، ایشان اظهار داشتند وقت مدیرعامل شهرک مهدیه آقای م_ر_ص بودند و مجوز معاف از اختلاط با چای وارداتی را نیز ایشان دریافت کردند و در خصوص نحوه ارتباط شهرک با شرکت CEY-Tea اطلاعاتی نداشتند» (قرانت گزارش در مجلس، چهارشنبه ۲۰ اردیبهشت ۸۲، سایت امروز) در قسمت دیگری از گزارش آمده است: «بر اساس یافته های حاصل از صادرات فرش، خشکبار، سیلندر گاز و... توسط بعضی از وارد کنندگان به منظور واردات چای استفاده شده است» و «یا: سازمان چای کشور در سال ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ شرایطی را فراهم نموده که به ازاء فروش ۸۵۷ گرم چای داخلی امتیاز یک کیلوگرم واردات چای خارجه

حل بحران صنعت چای

علیرغم مخالفت دولت ، تحصن پرستاران انجام خواهد شد

دبیر کل خانه پرستار اعلام کرد " با وجود مخالفتی که استانداری تهران با برگزایی تحصن پرستاران دارد ، اعضای شورای مرکزی خانه پرستار روز سب و یکم خردادماه سال جاری تحصن خواهند کرد." محمد شریفی مقدم گفت " تحصن در مقابل ساختمان سازمان مدیریت و برنامه ریزی برگزار خواهد شد." وی افزود " در حال حاضر صد هزار پرستار در کشور وجود دارد اما حداقل نیاز کشور دو بیست و ده هزار پرستار است. بنا بر این با کمبود صد و ده هزار پرستار مواجه هستیم." وی در ادامه گفت " به دلیل نبود کارشناسان حرفه ای در وزارت بهداشت و سازمان مدیریت و برنامه ریزی ، حداقل بودجه برای حرفه پرستاری در نظر گرفته می شود و به همین دلیل در این حرفه با استانداردها فاصله بسیار داریم."

هشدار استاندار اصفهان نسبت به تکرار اعتراضات 18 تیر

استاندار اصفهان نسبت به تکرار اعتراضات ضد حکومتی نظیر قیام هیجدهم تیرماه هشدار داد. حسینی در جلسه تأمین استان اصفهان که به منظور بررسی اعتراضات اخیر این شهر تشکیل شده بود گفت " در استانه برنامه های هیجدهم تیر و اعتصابات دانشجویی ، ممکن است برخورد نیروی انتظامی با دانشجویان به اعتراضات دامنه داری همچون سال گذشته منجر شود." گفته می شود وی از معاون سیاسی استانداری خواسته است علت اعتراضات اخیر را در اصفهان بررسی و نتیجه آن را اعلام نماید.

اعتراض کارگران شهرداری زاهدان

گروهی از کارگران شهرداری زاهدان، ضمن اعتراض به عدم توجه مسئولین شهرداری نسبت به آنان، در مقابل خانه کارگر این شهر تجمع کردند.

به گزارش سرویس کارگری ایلنا، این کارگران، در خصوص زمین‌هایی که قرار بود، حدود 7 سال قبل، در قالب تعاونی مسکن، به کارگران واگذار شده و در زمان یاد شده، حدود 2 الی 2/5 میلیون تومان از آنان اخذ شده بود، اعتراض داشتند.

به گفته این کارگران، هم‌اکنون نیروی انتظامی و اشخاص حقیقی ادعای مالکیت این زمین‌ها را دارند و از ساخت و سازهای مرتبط جلوگیری شده است.

این کارگران در جریان این تجمع، همچنین نسبت به عدم تطبیق سوابق کاری با سوابق بیمه‌ای خود اعتراض کردند.

" قربان‌علی میرشکار"، دبیر اجرایی خانه کارگر استان سیستان و بلوچستان در گفت و گو با خبرنگار ایلنا، در این رابطه گفت: طی جلسه ای با حضور مسئولین ذی‌ربط مقرر گردید، تا تاریخ 25 تیرماه مساله زمین‌های کارگران حل شود تا کارگران از این بلاتکلیفی به‌درآیند.

وی افزود: در همین راستا از مسئولین ذی‌ربط شهرداری و تعاونی مسکن شهرداری دعوت شده بود تا در این جلسه حضور داشته باشند که متأسفانه این افراد در جلسه یاد شده حضور نیافتند.

" نجفی"، رئیس تأمین اجتماعی شعبه یک زاهدان نیز در خصوص مشکل بیمه‌ای کارگران به خبرنگار ایلنا گفت: هم‌اکنون، در حال جمع بندی سوابق بیمه‌ای کارگران و مکانیزه کردن آن هستیم که متأسفانه به‌علت عدم همکاری شهرداری، به مشکلاتی در این زمینه برخورد کرده‌ایم.

صادر می شد. البته گروهی محدود می توانستند از این شرایط بهره مند شوند که اسامی آنها در گزارش تفصیلی هیات تحقیق در قسمت صلح منافع واردات چای ارائه شده است. در این گزارش به سیکل خرید داخلی، سیکل صادرات چای، صلح منافع واردات چای، بررسی عملکرد شورای اقتصاد، بررسی عملکرد وزارت بازرگانی، بررسی عملکرد بازارچه های مرزی، عملکرد بازارچه های مرزی دربار داخلی، نتایج به دست آمده در دوره های مختلف، جمع بندی اطلاعات به دست آمده از عملکرد بازارچه های امنیتی در واردات چای در سالهای مختلف، مناطق آزاد تجاری (قشم، کیش و چابهار) توافقنامه سازمان چای کشور و مناطق آزاد تجاری، فروشندگان خارجی چای به ایران، و در پایان عملکرد کلیه وارد کنندگان چای از سال 1373 تا پایان سال 1379 (شروع ممنوعیت) توسط هیات بررسی شده است. نقطه کور گزارش نام بردن بیش از 20 شرکت تنها با حروف الفبا و همینطور از 19 نفر که در درون این شرکت ها جای گرفته اند. در همین رابطه به گزارش خبرنگار خانه ی ملت، ایرج ندیمی از اعضای کمیسیون در پاسخ به این سوال که چرا اسامی به صورت اختصاری در گزارش نهایی قرائت شد؟ به خبرنگاران گفت: «این موضوع در کمیسیون اقتصادی به بحث گذاشته شد و استدلال دوستان این بود که به خاطر تبعات اجتماعی و قانونی که قرائت اسامی دقیق افراد از تریبون مجلس رادری خواهد داشت، توافق شد تا به صورت اختصاری گزارش شوند» وی افزود: «تمامی اسناد و مدارک این گزارش به دستگاه قضایی ارائه خواهد شد» (زهر اشجائی، چهارشنبه 12 اردیبهشت 83، سایت ملت) باید از اعضای کمیسیون تحقیق و تفحص چای مجلس پرسید: _ تبعات اجتماعی و قانونی اعلان اسامی حقیقی و حقوقی این افراد که بخش وسیعی از سرمایه مالی کشوری را اینگونه به تاراج می برند، در گرو چیست؟

_ اشخاصی که با اتکاء به قدرت مراجع تصمیم گیری و ارکان دولتی، به راحتی می توانند میلیاردها دلار را به جیب خود سرازیر کنند. چگونه است که شما حتی مصلحت را در این می بینید که اسامی آنان را در درون مجلس نیز بر زبان جاری نسازید؟ _ فکرمی کنید تفویض اسناد و مدارک این گزارش به قوه قضایی، چه مشکلی را از پیش پای 250 هزار کشاورز زحمتکش چایکار از یکطرف و هزاران کارگر کارخانه های چای از سوی دیگر که چشمان یکایک آنان به برداشت محصول چای است، چگونه پاسخ خواهند گرفت؟ _ آیا همین دستگاه قضایی نبود که در تمامی صحن دادگاه شهرام جزایری و پرونده قاچاق چای در دادگاه اردبیل، همه آقازاده ها به سلامت و آرامی از کنار آن گذشتند تا کاین نظام مافیایی ضربه ای وارد نگردد؟!

وقتی آقازاده ها، رانت خواران، سرمایه داران، واسطه های انگلی با ضمانت دستگاه ولایت و فساد دولتی از راه زمین، آبی و هوا اینگونه میچرند و فربه می گردند، تنها این زحمتکشانی که زبردست و پیا له می شوند و مرز نشینان کم بنیه هستند که در تیررس مامورین مامور و معزوران می دهند

• بر تمامی زحمتکشانی است که با سازماندهی و متشکل شدن در نهاد های مستقل و سراسری کردن امراض و اعتصاب، اعتراض و توده ای کردن مبارزه سیاسی خویش، بتوانند، توان این نظام را بگیرند و آثار در تمامی عرصه ها غیر قابل حکومت گردانند. چنین باد!

شعر زندگی، دیداری با "
خوشه های آواز" (سه
دفتر شعر حسن حسام)
رضا مرزبان

شاملو، و جا به جا این آشنایی را نشان می دهد. جامش را به جام "مک نیس" و "الیوت" نمی زند؛ عرق استکانش را با سلام به "باد و باران" و "آب دریا و دشت و کوه و کویر و جنگل و مرغزار" و بر "خوابزاران تلخ" و "جان انسان" به دست می گیرد و در نیمه راه به سادگی می گوید: بر مادرم - دلبرم - بر دختران گلم - بر عشق خوابان - سلام! این نوع باده نوشی، در عین بی مبالائی، راهی به بزم سماع مولانا دارد.

به تعبیری، حسام، در این دیوان، روح گیلان را در الفاظ خود ریخته است. کاری که "گلچین گیلانی" پنجاه سال پیش از او در شعر "باران" کرد. اما زبان "حسام" زبان خود اوست، و از اول دیوان با خواننده خودمانی روبه رو می شود. وقتی که چشم های آبی تب داریش - از روح مرگ پر می شد، با خواب های آبی می رفت مادرم، تا چشمان ماهی شود - و خواب آب ببیند. * وقتی با خواب های آبی وارث - تنها می شد - و دل مرا می ساخت - مثل يك لال بود - مثل يك دیوانه بود - مثل يك ماهی بود - عاشق هم بود مادرم. و این مادر اثری است که با او آواره بیابان ها می شود، ترانه های تلخ سر می دهد، هنگامی که او زمین بایر می شود، می آید و سبزش می کند. چون عاشق می شود، برایش آواز می خواند و مثل گاهواره تابش می دهد. و وقتی هم که شلاق داغ با شتاب فرود می آید و نعره درد را به آسمان می برد، باز با چشمان آبی، "عین چشمان يك ماهی خیس و آبی" می آید و دل او را که "هر دم ویران می شود"، دوباره یا دلش "می سازد. "هی خانه های دلش خراب" می شوند؛ "هی" می آید، آبادشان می کند. "هی..هی..هی".

"شیخوانی" این گونه آغاز می شود و با انبوهی تصویر و تخیل جوشان، "من" شاعر را در عرصه قرار می دهد و زوایای خاطره های او را در روشنایی می گذارد: "صاف صاف می آمد - در فریادهای بی کرانه من - با همان چشمان خیس آبی ماهی وارث - و بچ بچه می کرد - مثل يك لال - مثل يك دیوانه" - با توپ زندگی بازی کن - عاشق جان! - بندازش - برگریش - بندازش - برگریش - از این جا - تا آن جا - بندازش - برگریش - برگریش - و اچینش - بازی کن - بازی کن - عاشق جان!... و "وقتی که ضربه ها - مثل نگاه سرد آه - فرود می آمد - و مثل آتش در آتشدان" فراموشی شد، من به بغما رفتم - و مادرم می آمد، - همیشه همین می شد! - همینکه بعضی ولو شده در گلو - می رفت منفجر شود - مثل باد می آمد - و يك چمن در سرم می کاشت - با همان چشمان خیس آبی ماهی وارث - و قاه قاه می خندید ... "و مادرم بنفشه می شد - پرنده می شد - نفس گرم باد می شد - ماهی هم می شد - و دست مرا

می گرفت و می رقصید: - عاشق تر شو - عاشق جان! مانند مرگ بایست - در برابر مرگ! با توپ زندگی بازی کن - عاشق جان!..... بازی کن! بازی کن! بازی کن! بازی کن!"

..قطعه ها که به دنبال "شیخوانی" می آید، هر کدام به نوعی، تصویرسازی های زمانه است که در ذهن شاعر نقش بسته و همان به که خواننده باریک اندیش، در خلوت خویش به گشودن آنها بپردازد. من به خود اجازه درگشایی و دریندی شان را نمی دهم. تنها به این بس می کنم که توجه را به ریشه های تازگی زبان شاعر جلب کنم: او از معاصران، بیش از همه به شاملو، نظر دارد، و به چند گونه از وی متأثر است؛ هیچ کجا به نظیر سازی کارهای فولکلوریک وی نمی پردازد، و این نشان واقع بینی اوست؛ اما گذشته از "شیخوانی"، در "انسان و چشم هایش" هم لحن خواندن ستاره، فولکلوریک است، - همین جا بگویم: در ص 24 "چون ابر باران زای پائیزان بی گاه" باید باشد؛ و بیگانه، خطای چاپی است - و این لحن را جاهای دیگر باز می توان یافت. به زبان محاوره جواز ورود در شعر می دهد: بر طبل بی عاری کوبیدن، و به کوچه

برای من هم سال پیش تازگی داشت وقتی که يك آرتاتور سیاسی پر خروش را در قامت يك شاعر "لبريك" و آوازه خوان یافتیم و با ترنم های او که همه در نوع خود دست نخورده بود، آشنا شدیم. با آن که از پیش می دانستیم، او شاعر و داستان نویس عضو دیرین کانون نویسندگان ایران است و حتی در يك مجموعه، منتخب آثار داستان نویسان ایران که نسل داستان نویسان پیش از انقلاب را در بر می گیرد، سال ها پیش با داستان نویسی او و برادرش، محسن، آشنا شده بودم و محسن را با کتاب های دیگرش در پاریس و خاصه با "تبعیدی ها" می شناختم که جا به جا زبان شعر داشت و از حسن نیز منظومه بلند "چهار فصل" را. باز ترنم های او در جهان شعر، و با صدای خودش مرا در شگفتی فرو برد. يك لحظه او را هنگام شعر خواندن، عاشق بی تابی دیدم که با کلمات در فضا تاب می خورد و شور سماع می پراکند و یاد شاعران باستان را زنده می کند که ترنم شان با چنگ آمیخته بود؛ اما بی آن که چنگی در کار باشد. چنگ در صدای زنده او بود و در کلماتی که در فضا رها می شد، و در تکرارهای گاه بسیار زیبای گوش و چشم نواز پایان بندی شعرها.

و اکنون که "خوشه های آواز" را در دست دارم، بی شگفتی، اما تحسین آمیز در این "تاکستان" می چمم و از آن به دنیاها شعر و خیال جواز عبور می گیرم. می بینم که می توان يك آرتاتور آتشین کلام، و سازمانده سیاسی يك دنده و استوار قدم بود و در عین حال دلی عاشق و سبری پر سودا داشت. و با بال خیال به دورست های عواطف انسانی رفت. و آنجا باز همان آرمان خواه جسور و آشتی ناپذیر بود که "چون مرگ، به روی مرگ" می ایستد. پیش از هر نکته بگویم، "خوشه های آواز" در آخرین تحلیل، تجسم منش و کنش شاعر است، و کسانی را که با او نزدیک هستند، و از دیرباز آشنای وی، گواه بگیرم: لحنی که در کلام وی هست و یادآور لحن اصیل گیلانی اوست، با ذره بین گذاشتن روی تك تك حرف ها، شیرازه بندی های شعر، سماجت در تاکید به صورت تکرار، تفنن با "انجیل متی" و "مکاشفه یوحنا" و وام گرفتن "بچون" از "عقل سرخ" سهپوردی، که روی نشانیدن آن در شعر پا می فشارد، و شادخواری و شوخ طبعی او در رویارویی با سخت ترین لحظه های مصیبت، و سادگی و روانی آن چه برای گفتن در دل دارد. سادگی و روانی بیان که دست یافتن به آن چندان آسان نیست. او شعرش را می سازد و خود در آن جاری می شود. و این گونه است که دفتر شعرش، اینه پی در برابر چهره زندگی جاری اوست.

در شعر او، اول از همه، گیلان موج می زند؛ با تمام طبیعتش: دریا، جنگل، رویایی، گسترده گی، سبزی بی زوال، سرکشی، پست و بلند، پیچیدگی و ناهمواری، درشتی و نرمی، و بازیگوشی زندگان و بعد آشنایی شاعر با رشته دراز آهنگ شعر فارسی، از رودکی تا

شعر زندگی

سمینار « جهانی سازی ، اجبار ، جهانی شدن ، انتخاب » در تهران

سمینار در تاریخ 8 اردیبهشت 1383 با همکاری انجمن فرهنگی حمایتی کارگران در سالن شریعتی دانشکده علوم اجتماعی برگزار گردید. این سمینار در دو بخش برگزار شد. در بخش اول سخنرانی ایراد گردید.

سخنران اول، آقای ثقفی، موضوع جهانی سازی و تعریف و تاریخچه آنرا مورد بحث و بررسی قرار دادند. ایشان عنوان نمودند که پس از جنگ جهانی دوم، جهان با رشد سرمایه های آمریکایی روبرو شد. سرمایه های حجیم شده در دهه 60 و 70 به صورت شرکت های چند ملیتی ظاهر شدند. بحران دهه هفتاد سبب شد که توجه این شرکتها به بازارها و منابع خام جدید در جهان سوم جلب شود. اولین مقاله نامه ای که برای جهانی سازی به امضا رسید مقاله نامه نفتا بود که در سال 1994 بین آمریکا، کانادا و مکزیک بسته شد. سپس ایشان تأثیرات این مقاله نامه را در حیات کارگران و مردم مکزیک بررسی نمودند. و عنوان نمودند که آنچه در کتاب های درسی دانشگاهی در مورد این موافقتنامه نوشته شده غیر واقعی است و تنها به تعریف و تمجید منحصر می شود. در ادامه تأثیر جهانی سازی بر روی نیروی کار را مورد بررسی قرار داده و به بخشی از مبارزات کارگران در چند کشور اشاره نمودند.

آقای شایگان در بحثی با عنوان جهانی شدن به عنوان خصوصیت ذاتی سرمایه داری عنوان نمودند که سرمایه داری جهانی نشده است بلکه جهانی است. سرمایه داری در ذات خود نظامی گسترش یابنده است. و نظرات متفکران و تئوریسین های اقتصاد سیاسی را در این باره مطرح نمودند و نتیجه گرفتند که جهانی شدن سرمایه یک پدیده نوظهور نیست و مخالفت با جهانی شدن سرمایه به معنی مبارزه با خود سرمایه است و بدون این مبارزه به تمدن نخواهیم رسید.

سومین سخنران آقای رحیم رحیم زاده اسکویی بودند. عنوان سخنرانی ایشان چنین بود: تئولیرالیسم و چالش های اساسی نظام سرمایه داری. ایشان این چالش ها را که عبارتند از چالش بازار، چالش جهانی شدن اقتصاد، چالش دموکراسی، چالش کثرت گرایی ملی و فرهنگی مورد بررسی قرار دادند و مطرح کردند که سرمایه داری به این دلیل توانسته طول عمرش را گسترش دهد که یک فرهنگ سرمایه داری را گسترش داده است ایشان بدیل سرمایه داری جهانی شده را برنامه مردمی فراملیتی می دانند. توده مردم باید آگاهی طبقاتی را در خود گسترش دهند و تمدن سوسیالیستی را بوجود آید... ایشان در انتهای سخنرانی خود پایه های تمدن سوسیالیستی را چنین بیان کردند: رها از خود بیگانگی اقتصادی و کار، رها از مردسالاری، مسلط با رابطه خود با طبیعت نه مسلط بر طبیعت، گسترش دموکراسی تا فراسوی محدودیت های ناشی از جدایی عرضه مدیریت اقتصادی، جهانی شدن بر چهارچوبی که قطب بندی را خاتمه دهد.

آقای حسن مرتضوی، 9 تیر در باره دوران ما و جهانی سازی مطرح نمودند. در این 9 تخصصیات دوران سرمایه داری را به طور خلاصه چنین بیان کردند: تمام جنبه های زندگی اجتماعی انسان در هر گوشه از جهان کالایی شده است. نظام های آموزشی، بهداشتی، خدمات رفاهی، تاسیسات زیر بنایی، حمل و نقل و... کالایی شده است. و یک ساختار انباشت جدید اجتماعی که جهانی است در حال تشکیل است لیبرالیسم افراطی طرفدار عدم دخالت دولت ها در اقتصاد هاست. در بخش سیاسی خط مشی وفاق ملی عمل می کند و در بخش فرهنگی و اپیدئولوژیک فرد گرایی و مصرف گرایی عنان گسیخته. فرهنگ و اپیدئولوژی سرمایه داری

باغ های فراموشی زدن، و در ساختن ترکیب های تازه شتاب دارد: کنار کور کردن چشم آینه و بستن دهان آواز، که در نهایت گویایی است. "خالی سری" و "شاداسر" را می سازد که با زائقه خراسانی من سازگار نیست، و با وسواس های شاملو هم فاصله دارد. رو آوردن به "کتاب مقدس"، باز از شاملو آغاز شده است و آغازگر این کار تا آنجا که حافظه ام نشانی می دهد، "تقی مدرسی" بود و کتاب "یکلیا و تنهایی او" که نظر به بخش اساطیری "عهد قدیم" داشت؛ بعد شاملو در سال های پس از 28 مرداد "عهد جدید" را وارد شعر امروز ایران کرد، و رنگی رایج شد و جانشین جاذبه اساطیر یونان گردید. ولی امید، هم زمان به اساطیر ایرانی رو آورد و تا پایان عمر، بهره گرفتن از آن را ادامه داد.

حسام در این دیوان، "انجیل" را از یاد نبرده "نمک جهان" را از "انجیل متی" در "اشک هایت را آینه کن!" عاریت گرفته است. و بی راه نیست. نمک جهان، در کلام مسیح، انسان است که "اگر فاسد گردد به کدامین چیز باز نمکین شود، دیگر مصرفی ندارد جز آن که بیرون افکنده پایمال مردم شود" و "چهار سوار" در "از دور" که "مکاشفه یوحنا" نظر دارد، بیشتر به "معما" می ماند، و با ذهن ایرانی هم سازی ندارد: "تو باز گرد- تو بازگرد - جوانی بریاد رفته مظلوم - در ضرباهنگ شماطه این چهار سوار." در قطعه "مه ریزان" ، پایان بندی زیبای "سکوت بود و نم نم باران - و برگ ریزان بود." طعم شکوائیه پرمال رودکی را با خود دارد که: "مرا بسود و فرویخت هر چه دندان بود." در بهاران باران" ترنمی است شاد و شورآفرین، که بیشتر حال و هوای شعر حسام، در آن متراکم شده است. جا به جا، تکرارهای کوتاه و بلند کار توصیف های وصف نشدنی را از پیش می برد. هم صدایی های رنگین کلمات، در درون وزن رقصان، فراز و فرود آواها، آشفستگی رمانتیک خیال پردازی ها و وصف های شکسته، ترکیب های گاه مسامحه آمیز ولی نو. شاعر شوریده و بی قرار در پی نیمای افسانه کشانده شده است: ای دل من دل من دل من دل من - ای دل من دل من دل من دل من اما ترکیب "روداره" در مصراع "شور را بشکفد روداره" به همان اندازه به گوش من نامانوس است، که ترکیب "رخشان تن" در مصراع "... که می آید از آبشاران رخشان تن کوه ساران"، دل پذیر و مطبوع. و البته این سلیقه شخصی من است، در برابر ترنمی که از آن، چنین شور و عشق می تراود. و دریغ که هنوز دیوان را به نیمه نرسانده باید دامن گفتار را برچینم. و بسار گفته را ناگفته بگذارم. آنچه می ماند، این که "خوشه های آواز" یکی از پاسخ هاست به "مدعیان فرهنگ" که سال ها باب شده بود، چپ را به فرهنگ گریزی متهم کند و هنوز هم بر این روال که گاه "زنجموره" می کنند.



سمینار « جهانی سازی »

در حال غیر سیاسی کردن رفتار اجتماعی است. ... این دنیا که نوین سرمایه داری عمیقاً ضد دموکراتیک است. .. حکومت های چند نفره جایگزین نظام های دیکتاتوری های قدیم شده است. ... فقر عالم گیر شده است و ابعاد نژادی جنسی و قومی دارد. تناقضات عمیقی وجود دارد که بقای نژاد انسانی رانامطمئن می کند و نیروهای امنیتی و زندان ها بالاترین رشد را داشته است. ... به نظر ایشان فوری ترین مبارزه علیه جهانی سازی عبارت است از کشف راه حل هایی برای وضعیت مصیبت بار کنونی . بدیل ممکن در مقابل سرمایه داری جهانی می باید برنامه مردمی فرا ملیتی باشد. توده های مردم باید آگاهی طبقاتی جهانی را در خود پرورش دهند ... دموکراسی مردمی شاید آخرین شانس و امید مردمی باشد.

موضوع سخنرانی خانم فریده حمیدی تاثیر جهانی سازی بر زنان بود. ایشان صحبت هایشان را با آمارهایی که در نشست پنجم حقوق بشر درمورد زنان ارائه شده بود ، آغاز نمودند و چنین ادامه دادند که شرکت های چندملیتی برای استفاده از نیروی کار ارزان و نزدیکی به منابع خام اولیه کارخانه ها را به جهان سوم منتقل کرده اند. مشاغل در برخی مناطق از بین می رود و تغییر شرایط کار از دائم به موقت همراه با تغییر جنسیت کارگران از مرد به زن است. چرا که مزد زنان کمتر از مردان است. به کارگیری زنان در صنایع ، موجب بیکاری مردان است . این بیکاری موجب افزایش ولگردی ، بزهکاری و ... می شود افزایش بیکاری مردان با افزایش خشونت علیه زنان همراه است و فشار اصلی آن بر روی زنان است. در ادامه به تجارت جنسی و شکل انحصاری و غیر انسانی استثمار زنان اشاره نمودند و مباحث نیز درمورد سیاست تعدیل ساختاری عنوان نمودند. که به شکل مستقیم و غیر مستقیم فشار حاصل از آن نیز به زنان منتقل می شود.

موضوع بحث آقای نیما کوه بنانی « مخالفان جهانی سازی چه گروه هایی هستند و مایه اصلی نقد آنها به حاکمیت سرمایه چیست؟ » بود. ایشان عنوان نمودند که این گروه ها بخش های وسیعی را در بر می گیرد و تنها به گروه های آوانتوریست جوان و ماجراجو محدود نمی شود . در بسیاری از کشورها گروه ها وسیعی را در بر می گیرد و زبان مشترک دردمندان درسراسر دنیاست. کارگران ، کشاورزان ، معلمان ، گروه های زنان ، طرفداران محیط زیست ، طرفداران صلح و... آگاهانه به این جنبش می پیوندند . شاید بسیاری از مخالفان جهانی سازی فرصت مطالعه آثار کلاسیک و تئوریک اقتصاد سیاسی و... را ندارند . اما شرایط عینی و ملموس زندگی در تحت حاکمیت سرمایه آنان را به این مخالفت واداشته است...

پس از اتراکت و پخش قسمت دیگری از فیلم سیاتل ، بخش دوم سمینار آغاز گردید:

میز گرد « آیا جهانی دیگری ممکن است ؟ » شرکت کنندگان این میزگرد آقایان فریبرز رئیس دانا، شایگان و اسکویی بودند. گرداننده میز گرد آقای ثقفی میز گرد را با این سوال آغاز نمودند : « آیا یک کشور به تنهایی می تواند نظام دیگری را برای خود انتخاب کند و در آن صورت آیا رابطه آن کشور با دیگر کشورها چگونه خواهد بود؟ آقای رئیس دانا عنوان میزگرد را به عنوان مدخل صحبت های خود قرار دادند. ایشان عنوان نمودند که جهان فعلی غیر ممکن است ادامه یابد. این نظم ستمگرانه که نصیب جامعه بشری شده و یک میلیارد و چهارصد میلیون گرسنه بر جای گذاشته نمی تواند نظم پایداری باشد... باید دنیایی ساخت که وجود ندارد. یک هنرمند و یا یک کمنشگر سیاسی چیزی را می سازند که وجود ندارد. اما این دنیایی که باید ساخته شود بر چه مبنایی باید باشد؟... ایدئولوژی

سرمایه داری جهانی می گوید که خود مکانیسم بازار معضلات موجود در جهان را حل خواهد کرد(کودکان خیابانی و ...) ما به صاحبان قدرت باید بگوییم که این بار ما خواهیم گفت که چه باید بکنیم . در جهان امروز نشانه هایی نیز وجود دارد که نشان می دهد راه حل چیست . دموکراسی مشارکتی ونه دموکراسی لیبرال . دموکراسی ای که با نحوه توزیع ثروت سروکار داشته باشد. در ادامه صحبت ایشان چنین عنوان نمودند که هر انسانی که به مرحله آگاهی رسیده باشد دیگر تسلیم تمام مناسبات موجود در جامعه، زورگویی های و مبلغان رادیو و تلویزیون و زورگوییان بین المللی نمی شود و می گوید من هم هستم. من هم می خواهم حرف بزنم. ... من در این جهان زندگی می کنم و آن را به عنوان یک واقعیت می پذیرم ولی با آن در ستیزم. تنها راهی که خرد و آگاهی جمعی را می تواند پیاده کند، دموکراسی مشارکتی است.

سپس گرداننده میز گرد از آقای شایگان در مورد مفهوم دموکراسی و تفاوت آن با دموکراسی ای که آمریکا ادعای کند برای مردم عراق و افغانستان ایجاد کرده ، سوال نمودند. آقای شایگان مطرح نمودند که : آنچه من معتقدم به عنوان دموکراسی در مقابل دیکتاتوری مطرح می شود این است که مردم حق تعیین سرنوشت خودشان را داشته باشند. دموکراسی بورژوازی نمی تواند پاسخ گوی مردم باشد...

در پرسش بعدی مطرح شد که جهانی سازی فقر را

گسترش می دهد و دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی اقتصادی امکان پذیر نیست پس تعینات دموکراسی آینده چیست؟ آقای اسکویی چنین پاسخ دادند: دموکراسی مشارکتی که برای جامعه آینده مورد نیاز است یک مفهوم انتزاعی نیست . دموکراسی سیاسی و اقتصادی دو روی یک سکه اند و رابطه آنان و محور اصلی آن هم مالکیت بر ابزار تولید است. سوال این است که مالکیت در دست چه کسانی باید باشد؟ به نظر من مالکیت باید سوسیالیزه شود یعنی اجتماعی بشود. همه مالک ابزار تولید باشند . آن وقت است که دموکراسی سیاسی مفهوم خواهد داشت و تنها این هنگام است که مردم تعیین می کنند که دموکراسی چگونه باید باشد.

در ادامه میز گرد سوالات شرکت کنندگان مطرح شد که بدلیل محدودیت صفحات نشریه ، از چاپ آن معذوریم .

